اَلدَّرسُ الرّابِعُ

آدابُ الْكَلامِ

آداب سخن گفتن

﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ قُولُوا قَولاً سَديداً﴾ اَلْأَحزاب: ۷۰

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

الجملة بعد النكرة

لِلْكَلامِ آدابٌ يَجِبُ عَلَى الْمُتَكَلِّمِ أَن يَعْمَلَ بِها وَ يَدْعُوَ الْمُخاطَبينَ بِكَلامٍ جَميلٍ إِلَى الْعَمَلِ الصّـالِحِ، وَ أَن لا يُجادِلَهُم بِتَعَنُّتٍ[۵۸]،

سخن گفتن آدابی دارد که گوینده باید به آن عمل کند و مخاطبان را با سخنی زیبا به کار درست فرا بخواند و به قصد مچ‌گیری با آنان ستیز نکند،

﴿ اُدْعُ إِلىٰ سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ أَحسَنُ ﴾ اَلنَّحل: ۱۲۵

با دانش و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان با شیوه‌ای که نیکوتر است ستیز کن.

وَ يَجِبُ أَنْ يَكونَ الْقائِلُ عامِلاً بِما يَقولُ، حَتّىٰ يُغَيِّرَ سُلوكَهُم،

و گوینده باید به آنچه می‌گوید عمل کننده باشد، تا رفتارشان را تغییر دهد،

﴿لِمَ تَقولونَ ما لا تَفْعَلونَ﴾ اَلصَّف: ۲

چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

وَ يَجِبُ أَنْ يُسَلِّمَ قَبْلَ الْكَلامِ

وباید پیش از سخن گفتن سلام کند

«السَّلامُ قَبْلَ الْكَلامِ.» اَلْإِمامُ الصّادِقُ عليه السلام،

« سلام کردن پیش از سخن گفتن است.»

كَما يَجِبُ أَنْ يَكونَ كَلامُهُ لَيِّناً عَلىٰ قَدْرِ عُقولِ الْمُستَمعينَ، لِكَي يُقْنِعَهُمْ وَ يَكْسِبَ مَوَدَّتَهُمْ،

همانطور که باید سخنش نرم و به اندازهٔ خرد شنوندگان باشد، تا قانعشان کند و دوستی آنان را به دست آوَرَد،

« كَلِّمِ النّاسَ عَلىٰ قَدْرِ عُقولِهِمْ .» رَسولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله، وَ «عَوِّدْ لِسانَكَ لينَ الْكَلامِ.» اَلْإِمامُ عليٌّ عليه السلام

« با مردم به اندازهٔ خردشان سخن بگو.» پیامبر خدا صلى الله عليه وآله، « و زبانت را به نرمی سخن عادت بده.» امام علی عليه السلام

لا + تقفُو= لا تقفُ (فعل نهی)

وَ عَلَيهِ أَن لا يتَكَلَّمَ في ما لَيسَ لَه بِهِ عِلْمٌ،﴿وَ لا تَقْفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (اَلْإسراء : ۳۶)

و باید (بر اوست) که در چیزی که به آن دانشی(آگاهی) ندارد سخن نگوید[۵۹]، ﴿ و از چیزی که بدان آگاهی نداری پیروی مکن[۶۰] ﴾

جمله وصفيه

وَ عَلَيهِ أَنْ لا يَتَدَخَّلَ في مَوضوعٍ يُعَرِّضُ نَفْسَهُ لِلتُّهَمِ؛ «اِتَّقوا مَواضِعَ التُّهَمِ.» رَسولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله

و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار دهد؛ «از جایگاه‌های تهمت بپرهیزید.»

---

[۵۸] «تعنُّت» ازمتن درس دوم حذف شده است و اینجا لغت جدید حساب می‌شود. تَعَنُّت: مچ‌گیری

[۵۹] ترجمه روان: علی + ضمیر یا اسم + فعل منفی = نباید + فعل مضارع التزامی مثبت (**عَلَيهِ أَن لا يتَكَلَّمَ: او نباید سخن بگوید**)

[۶۰] ﴿ و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن ﴾ ترجمه فولادوند

DaneshSad دانش صد

اَلْمُتَكَلِّمُ يُعْرَفُ بِكَلامِهِ. « تَكَلَّموا تُعْرَفوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبوءٌ تَحتَ لِسانِهِ.» اَلإمامُ عليٌّ﵇

گوینده با سخنش شناخته می‌شود. « سخن بگویید **تا** شناخته شوید، زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»

فِي بَعضِ الْأوقاتِ قُدرَةُ الْكَلامِ أَقوىٰ مِنَ السِّلاحِ. «رُبَّ كَلامٍ كَالْحُسامِ.» اَلإمامُ عليٌّ﵇

بعضی وقت‌ها قدرت سخن از سلاح، قوی‌تر است. «چه بسا سخنی مانند شمشیر باشد.»

حرف جرّ

معادل مضارع التزامی

جمله وصفیه

حرف جرّ

وَ رُبَّ كَلامٍ يَجلِبُ لَكَ الْمَشاكِلَ.

و چه بسا سخنی که برای تو مشکلات بیاورد.

«فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّمْ تَسْلَمْ مِنَ الزَّلَلِ.» اَلإمامُ عليٌّ﵇

«بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی.»

يَجِبُ عَلَى الْإنسانِ الِاجْتِنابُ عَنْ ذِكْرِ الْأقوالِ الَّتي فيهَا احْتِمالُ الْكِذْبِ.

انسان باید از بیان سخنانی که در آن احتمال دروغ است دوری کند.

«لا تُحَدِّثْ بِما تَخافُ تَكذيبَهُ.» اَلإمامُ عليٌّ﵇

« چیزیی را نگو که از تکذیب کردنش می‌ترسی.»

کسی که

طوبىٰ لِمَنْ لا يَخافُ النّاسُ مِنْ لِسانِهِ.

خوشا به حال کسی که مردم از زبانش نمی‌ترسند.

هر کس – اداة شرط

فعل شرط

جواب شرط

«مَنْ خافَ النَّاسُ مِنْ لِسانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.» رَسولُ اللهِ ﷺ

« هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

وَ مِنْ آدابِ الْكَلامِ قِلَّتُهُ، «خَيرُ الْكَلامِ ما قَلَّ وَ دَلَّ[61].» اَلإمامُ عليٌّ﵇

و از آداب سخن گفتن، کمیِ آن است، «بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.»

وَقَفَ رَجُلٌ جَميلُ الْمَظهَرِ[62]، أَمامَ سُقراط	مردی دارای ظاهری زیبا روبه‌روی سقراط ایستاد
يَفتَخِرُ بِمَلابِسِهِ وَ بِمَظهَرِهِ،	که به لباس‌ها و قیافه‌اش می‌بالید،
فَقالَ لَهُ سُقراط: تَكَلَّمْ حَتّى أَراكَ.	سقراط به او گفت: سخن بگو تا تو را ببینم.

جمله وصفیه



[61] ما قَلَّ وَ دَلَّ: آنچه کم باشد و راهنمایی کند (سخنی کوتاه که منظور را کامل به شنونده برساند.)

[62] وَقَفَ رَجُلٌ جَميلُ الْمَظهَرِ: رجلٌ: فاعل – جميل: صفت برای رجل – المظهر: مضاف اليه

جميل المظهر: زیبا← اضافهٔ لفظی است؛ در این نوع اضافه] در اصل مضاف عامل و مضاف الیه معمول است وهدف کسب تعریف نیست.

جميل الهيئة: خوش تیپ

DaneshSad دانش صد

✿ المُعجَم ✿

أُدْعُ : فرا بخوان (دَعا، يَدْعو) **أَنْ لا يَتَدَخَّلَ** : که دخالت نکند (تَدَخَّلَ، يَتَدَخَّلُ) **تُهَم** : تهمت‌ها «مفرد :تُهْمَة» **زَلَل** : لغزش **سَديد** : درست و استوار **طوبىٰ لِـ** : خوشا به حالِ	**عَوَّدَ** : عادت داد (مضارع :يُعَوِّدُ) **قِلَّة** : کمی ≠ كَثْرَة **كَلَّمَ** : سخن گفت = حَدَّثَ، تَكَلَّمَ (مضارع :يُكَلِّمُ) **لا تُحَدِّثْ** : سخن نگو (حَدَّثَ، يُحَدِّثُ) **لا تَقْفُ** : پیروی نکن (قَفا، يَقْفو)	**لِكَي يُقْنِعَ** : تا قانع کند (أَقْنَعَ، يُقْنِعُ) **لَيِّن** : نرم ≠ خَشِن **لِيْن** : نرمی ≠خُشونَة **مَخْبوء** : پنهان = خَفيّ **يُعَرِّضُ** : در معرض می‌گذارَد (ماضی :عَرَّضَ) تَعنُّت: مچ گیری ← واژه جدید درس است و باید معنای آن را بدانید

حواسمون به این دو فعل باشد:
وقف: ایستاد - مضارع: يَقِفُ – نهی للمخاطب: لا تقِفْ
قفا: پیروی کرد – مضارع: يَقْفو - نهی للمخاطب: لا تَقْفُ

📖 حَولَ النَّص

عَيِّنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرسِ. ✓ ✗

١- اَلَّذي يَتَكَلَّمُ في ما لا يَعْلَمُ، يَقَعُ في خَطَأٍ. ☑
کسی که درباره آنچه نمی‌داند سخن می‌گوید، به خطا می‌افتد.

٢- مَن خافَ النّاسُ مِن لِسانِهِ فَهوَ قَويٌّ. ☒
هرکس که مردم از زبانش بترسند پس او نیرومند است.

٣- عَلَينا أَنْ لا نَجْرَحَ الْآخَرينَ بِلِسانِنا. ☑
ما نباید دیگران را با زبانمان برنجانیم. (نباید زخم زبان بزنیم)

٤- اَلَّذي لا يَتَكَلَّمُ لا يُعْرَفُ شَأْنُهُ. ☑
کسی که سخن نمی‌گوید، ارزشش شناخته نمی‌شود.

٥- لا نُحَدِّثُ بِما نَخافُ تَكذيبَهُ. ☑
چیزی را نمی‌گوییم که از تکذیبش می‌ترسیم.

✹از نکات ترجمه متن درس:

****عليه:او باید ، بر اوست**

وَ عَلَيهِ أَنْ لا يَتَدَخَّلَ في مَوضوعٍ يُعَرِّضُ نَفْسَهُ لِلتُّهَمِ ؛

و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار می‌دهد؛

او باید دخالت نکند

**** يَجِبُ على الإنسان: انسان باید**

وَ يَجِبُ أَنْ يَكونَ الْقائِلُ عامِلاً بِما يَقولُ، حَتّىٰ يُغَيِّرَ سُلوكَهُم،

و گوینده باید به آنچه می‌گوید عمل کند (عمل کننده باشد)، تا رفتارشان را تغییر دهد،

DaneshSad دانش صد

⮟بیشتر بدانیم⮟
حکمت و موعظه و مجادله

«الْحِكْمَةِ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»: اندرز نیکو و زیبائی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلْهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. واژهٔ (الَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَة، الْمُجَادِلَة) است.

أَدْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُم بِالَّتى هِىَ أَحْسَنُ ... شکی نیست در اینکه از آیه استفاده می‌شود که این سه قید، یعنی «**حکمت**» و «**موعظه**» و «**مجادله**»، همه مربوط به طرز سخن گفتن است ، رسول گرامی مامور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یك برای دعوت ، طریقی مخصوص است ، هر چند که جدال به معنای اخص دعوت به شمار نمی رود[63].

❋معنای «**حکمت** » ، «**موعظه** » و «**مجادله** »

و اما معنی«**حکمت** » بطوری که در مفردات آمده به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «**موعظه** » بطوری که از خلیل حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیك طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد،

و اما جدال بطوری که در مفردات آمده عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جوئی است. دقت در این معانی به دست می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا داناتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آنهم طوری نتیجه دهد که هیچ شك و وهن و ابهامی در آن نماند،

و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم ، و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد.

و **جدال** عبارت است از: دلیلی که صرفا برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می کند بکار برود، بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم . بنا براین ، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی ، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود.

مراد از موعظه حسنه و جدال احسن در آیه: «**أُدع السبیل ربّك بالحکمة و الموعظة الحسنة وجادِلهم بالّتی هی أحسن**» چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال را هم به قید التی هی احسن مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر اینکه بعضی ـ از موعظه ها حسنه نیستند، و بعضی ـ از جدالها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) و بعضی دیگر اصلا حسن ندارند و گر نه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی کرد.[64]

امام صادق علیه السلام:

«مَن خافَ النّاسُ لِسانَه فَهُوَ في النّارِ» (جامع السعادت،ج ۱، ص ۲۷۸)

کسی که مردم از زبانش بترسند، در آتش جهنم خواهد بود.

[63] ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۴

[64] ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۵

DaneshSad دانش صد

إعلَموا

اَلْجُملَةُ بَعدَ النَّكِرَةِ = جمله وصفیه

معمولاً هنگامی که بعد از **اسمی نکره** فعلی بیاید که دربارهٔ اسمِ نکره توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرفِ ربطِ «**که**» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

الجملة بعد النكرة

شاهَدْنا **سِنجاباً** يَقْفِزُ مِنْ شَجَرَةٍ إلىٰ شَجَرَةٍ.

سنجابی را دیدیم **که** از درختی به درختی می‌پرید.

الجملة بعد النكرة

رَأَيْتُ **وَلَداً** يَمْشي بِسُرعَةٍ.

پسری را دیدم **که** به سرعت راه می‌رفت.

عبارت(رَأَيْتُ وَلَداً يَمْشي بِسُرعَةٍ.) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از **اسم نکرهٔ** «وَلَداً» ، **فعل مضارعی** آمده است که دربارهٔ «وَلَداً» توضیح می‌دهد؛ در ترجمهٔ فارسی بین دو جمله، حرف ربط «**که**» می‌آید و **فعل مضارع** نیز **معمولاً ماضی استمراری**[۶۵] ترجمه می‌شود .

الجملة بعد النكرة

ماضی+ اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

امّا اگر فعلِ اوّل مضارع باشد، ترجمهٔ فعل دوم چگونه خواهد بود؟ به مثال دقّت کنید.

الجملة بعد النكرة

أُفَتِّشُ عَن مُعْجَمٍ **يُساعِدُني** في فَهمِ النُّصوصِ.

دنبال فرهنگ لغتی می گردم **که** مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می‌کند)

الجملة بعد النكرة

أُشاهِدُ طالِباً **يَكْتُبُ** تَمارينَ الدَّرْسِ في الصَّفِّ.

دانش‌آموزی را می‌بینم **که** تمرین‌های درس را در کلاس می‌نویسد.

مضارع + اسم نکره + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

ترجمه

اکنون به ترجمهٔ جملهٔ زیر دقّت کنید.

الجملة بعد النكرة

اشْتَرَيْتُ الْيَومَ كِتاباً قَدْ رَأَيْتُهُ مِنْ قَبل.

امروز کتابی را خریدم **که** قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + اسم نکره + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

ترجمه

تذکّر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

---

[۶۵] دقت کنید گفته شده «معمولاً»، چون سیاق جمله و قرائن جمله در ترجمه تاثیر دارد:

ما سألنا الأستاذ سوالا صعبا **لم نقرأه** حتی الان . از استاد سوال سختی که تا حالا **نخوانده باشیم** نپرسیدیم.

قرأتُ کتاباً **یضُمُّ** معاجم الکتب الدراسیة الجدیدة أیضاً. کتابی که واژگان کتب درسی جدید را هم **دربرمی‌گیرد(یا دربرمی‌گرفت)**، خواندم.

إختَبِر نَفسَكَ : تَرجِمْ هٰذِهِ الْعِبارَةَ حَسَبَ قَواعِدِ الدَّرسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نوعَ الْأَفْعالِ.

فعل مضارع منفی، مجهول — فعل مضارع منفی — فعل مضارع منفی — فعل مضارع منفی — فعل مضارع

اَللّٰهُمَّ إنّي أعوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لا تَشْبَعُ [٦٦] وَ مِنْ قَلْبٍ لا يَخْشَعُ [٦٧] وَ مِنْ عِلْمٍ لا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلاةٍ لا تُرْفَعُ [68] وَ مِنْ دُعاءٍ

فعل مضارع منفی، مجهول

لا يُسْمَعُ (مِنْ تَعقيباتِ صَلاةِ الْعَصْرِ)

خداوندا! همانا من به تو **پناه می‌برم** از نفْسی که **سیر نمی‌شود(نشود)** و از قلبی که **فروتنی نمی‌کند(نکند)** و علمی که **سود نمی‌رساند(نرساند)** و نمازی که **بالا برده نمی‌شود** (نشود)و دعایی که **شنیده نمی‌شود(نشود)**.

اَلتَّمارينُ

اَلتَّمرينُ الْأَوَّلُ: اِمْلَإِ الْفَراغَ في آياتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ أَحاديثِهِ بِكَلِماتٍ صَحيحَةٍ.

عِلْمٌ ، النّارِ ، عُقولِهِم ، الْحَسَنَةِ ، أَحْسَنُ ، لِسانِهِ ، تَفْعَلونَ

١- ﴿اُدْعُ إِلَى سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكمَةِ وَ الْمَوعِظَةِ ... وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي هِيَ ... ﴾ اَلنَّحل: ١٢٥

با حکمت و اندرز **نیکو** به راه پروردگارت فرا بخوان ... و با آنان به شیوه‌ای که **نیکوتر** است مجادله نمای.

✍ الحَسَنَةِ – أحسَنُ

٢- ﴿وَ لا تَقْفُ ما لَيسَ لَكَ بِهِ ... ﴾ اَلْإسراء: ٣٦

و از چیزی که بدان **علمی** نداری پیروی مکن. ✍ عِلْمٌ

٣- ﴿لِمَ تَقولونَ ما لا ... ﴾ اَلصَّفّ: ٢

چرا چیزی می‌گویید که **انجام نمی‌دهید؟!** ✍ تَفْعَلونَ

٤- « كَلِّمِ النّاسَ عَلىٰ قَدْرِ ... .» رَسولُ اللّٰهِ ﷺ

« با مردم به اندازهٔ **خردهایشان** (خردشان)سخن بگو.» ✍ عُقولِهِمْ

٥- « تَكَلَّموا تُعْرَفوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبوءٌ تَحْتَ ... . اَلْإمامُ عَليٌّ ﷺ ✍ لِسانِهِ

« سخن بگویید تا شناخته شوید زیرا [شخصیت] انسان زیر **زبانش** نهان است. »

٦- «مَنْ خافَ النّاسُ مِنْ لِسانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ ... . » رَسولُ اللّٰهِ ﷺ

« هر کس مردم از زبانش بترسند، از **اهل آتش (دوزخیان)** است.» ✍ النّارِ



اَلتَّمرينُ الثّاني: تَرْجِمِ الْأَحاديثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنكَ.

١- إنَّ مِنْ شَرِّ عِباد اللّٰهِ مَنْ **تُكْرَهُ** مُجالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ[٦٩]. رَسولُ اللّٰهِ ﷺ (اَلْفِعلَ الْمَجهولَ وَ الْجارَّ وَ الْمَجرورَ)

قطعاً از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر گفتار و کردار زشتش همنشینی با او ناپسند **شمرده می‌شود**.

✍ **اَلْفِعلَ الْمَجهولَ: تُكْرَهُ / الْجارَّ وَ الْمَجرورَ: مِنْ شَرِّ ، لِفُحْشِ**

---

[٦٦] **لا تَشْبَعُ** :سیر نمی‌شود

[٦٧] **لا يَخْشَعُ** :فروتنی نمی‌کند

[68] **لا تُرْفَعُ** :بالا برده نمی‌شود

[٦٩] **فُحْش** :گفتار و کردار زشت

۲- أتقَى النّاسِ مَن **قالَ** الْحَقَّ في مالَهُ وَ عَلَيهِ. رَسولُ اللهِ ﷺ (اِسمَ التَّفضيلِ وَ الْمُضافَ إلَيهِ)
پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را **بگوید** در آنچه که به سود او یا به زیان اوست.
✍ **اِسمَ التَّفضيلِ: أتقَى / الْمُضافَ إلَيهِ: النّاسِ**

الجملة بعد النكرة
۳- اَلْعِلْمُ نورٌ وَ ضياءٌ يَقْذِفُهُ اللّهُ في قُلوبِ أَوليائِهِ. رَسولُ اللهِ ﷺ (اَلْمُبتَدَأَ وَ الْفاعِلَ)
علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل‌های دوستانش می‌اندازد.
✍ **اَلْمُبتَدَأَ: اَلْعِلْمُ / الْفاعِلَ: اللّهُ**

٤- قُلِ الْحَقَّ وَ إنْ كانَ مُرّاً[۷۰]. (فِعلَ الْأمرِ وَ الْمَفعولَ)
حق را بگو اگرچه تلخ باشد.
✍ **فِعْلَ الْأمرِ: قُلْ / الْمَفعولَ: الحَقَّ**

٥- لاتَقُلْ ما لاتَعْلَمُ، بَلْ لاتَقُلْ **كُلَّ ما** تَعْلَمُ. أميرُ الْمُؤمِنينَ عَلِيٌّ عليه السلام (اَلْمُضارِعَ الْمَنفيَّ وَ فِعْلَ النَّهْيِ)
آنچه نمی‌دانی نگو، البته **هر آنچه** [هم] می‌دانی نگو.
✍ **اَلْمُضارِعَ الْمَنفيَّ: لاتَعْلَمُ / فِعْلَ النَّهْيِ: لاتَقُلْ**

اَلتَّمرينُ الثّالِثُ: ترَجِمْ كلِماتِ الْجَدوَلِ، ثُمَّ اكْتُبْ رَمزَهُ.

يُجادِلُ / مِئَتانِ / تَعْليم / حَفْلات / أَفْلام / اِمْرَأَة / مُعَمَّرَة / مَواقِف / تِلْميذ / رائِحَة
حاسوب / أَبْناء / أَلْفانِ / أَزْهار / أَساوِر / إعْصار / تَبْجيل / ساحات / مُراسِل

		رمز ↓					
١)	گرامی داشتن : تَبْجيل	ت	ب	ج	ی	ل
٢)	کهنسال : مُعَمَّرَة	م	ع	م	ر	ة
٣)	ستیز می‌کند : يُجادِلُ	ی	ج	ا	د	ل
٤)	یاد دادن : تَعْليم	ت	ع	ل	ی	م
٥)	ایستگاه‌ها : مَواقِف	م	و	ا	ق	ف
٦)	جشن‌ها : حَفْلات	ح	ف	ل	ا	ت
٧)	دانش‌آموز : تِلْميذ	ت	ل	م	ی	ذ
٨)	زن : اِمْرَأَة	ا	م	ر	أ	ة
٩)	بو : رائِحَة	ر	ا	ء	ح	ة
١٠)	دو هزار : أَلْفانِ	أ	ل	ف	ا	ن
١١)	گردباد : إعْصار	إ	ع	ص	ا	ر
١٢)	خبرنگار : مُراسِل	م	ر	ا	س	ل
١٣)	میدان ها : ساحات	س	ا	ح	ا	ت
١٤)	دویست : مِئَتانِ	م	ئ	ة	ا	ن
١٥)	فیلم‌ها : أَفْلام	أ	ف	ل	ا	م
١٦)	رایانه : حاسوب	ح	ا	س	و	ب

[۷۰] **و إنْ:** اگرچه ، هرچند / **مُرّ:** تلخ

(۱۷)	دستبندها : أساوِر	أ	س	ا	و	ر
(۱۸)	فرزندان : أبناء	أ	ب	ن	ا	ء
(۱۹)	شکوفه‌ها : أزهار	أ	ز	ه	ا	ر

قالَ رَسولُ اللّهِ ﷺ : «جَمالُ المَرءِ فَصاحَةُ لِسانِهِ.» زیبایی انسان، شیوایی زبانش است.

اَلتَّمْرينُ الرّابِعُ : عَيِّنْ في كُلِّ مَجموعَةِ الْكَلِمَةَ الْغَريبَةَ.

اَلْقِشْر (پوست)	اَللُّبّ (مغز)	اَلنَّوىٰ(هسته)	**اَلسِّعْر (قیمت)** ✓
اَلْيَد (دست)	اَلرَّأس(سر)	اَلْقَدَم (پا)	**اَلسّياج (پرچين)** ✓
اَلْإِثْم (گناه)	اَلذَّنْب (گناه)	**اَلْحَكَم (داور)** ✓	اَلْخَطيئَة (گناه)
اَلثَّعْلَب(روباه)	اَلْكَلْب (سگ)	**اَللَّيِّن (نرم)** ✓	اَلذِّئْب (گرگ)
اَلزُّيوت (روغن‌ها) ✓	اَلْمُدرِّب (مربّی)	اَلْعامِل (کارگر)	اَلْموَظَّف (کارمند)
اَلسِّرْوال (شلوار)	اَلْقَميص(پیراهن مردانه)	اَلْفُسْتان (پیراهن زنانه)	**اَلسَّمَك (ماهی)** ✓

اَلتَّمْرينُ الْخامِسُ : تَرْجِمِ الْجُمَلَ التّالِيَةَ، ثمَّ عَيِّنِ الْمَطلوبَ مِنكَ.

١- **سافَرْتُ إِلَى قَرْيَةٍ شاهَدْتُ صورَتَها أَيّامَ صِغَري.** (اَلْمَجرورَ بِحَرفِ جَرٍّ وَ الْمَفعولَ)

(موصوف: قَرْيَةٍ؛ الجملة بعد النكرة: شاهَدْتُ)

به روستایی سفر کردم که عکسش را در ایام کودکی‌ام دیده بودم.

اَلْمَجرورَ بِحَرفِ جَرٍّ : قَرْيَةٍ / الْمَفعولَ : صورَةَ

٢- **عَصَفَتْ رياحٌ شَديدَةٌ خَرَّبَتْ بَيتاً جَنبَ شاطِئِ الْبَحرِ.** (اَلْمَفعولَ وَ الْمُضافَ إِلَيهِ)

(موصوف: رياحٌ؛ صفت از نوع اسم: شَديدَةٌ؛ الجملة بعد النكرة: خَرَّبَتْ)

بادهای شدیدی وزید که خانه‌ای را کنار ساحل دریا ویران کرد.

اَلْمَفعولَ : بَيتاً / الْمُضافَ إِلَيهِ: شاطِئِ، البَحرِ

٣- **وَجَدْتُ بَرنامَجاً[٧١] يُساعِدُنِي عَلىٰ تَعَلُّمِ الْعَرَبيَّةِ.** (اَلْمَفعولَ وَ الْمُضافَ إِلَيهِ)

(موصوف: بَرنامَجاً؛ الجملة بعد النكرة: يُساعِدُ؛ نون وقايه: نِـ؛ مفعول: ـي)

برنامه ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کرد.

اَلْمَفعولَ*: بَرنامَجاً، «ي» بعد از نون وقايه ١٠٠٪ مفعول است./ الْمُضافَ إِلَيهِ: الْعَرَبيَّةِ

٤- **اَلْكِتابُ صَديقٌ يُنْقِذُكَ مِن مُصيبَةِ الْجَهلِ.** (اَلْمُبتَدَأَ وَ الْخَبَرَ)

(موصوف: صَديقٌ؛ الجملة بعد النكرة: يُنْقِذُ)

کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.

اَلْمُبتَدَأَ: اَلْكِتابُ/ الْخَبَرَ: صَديقٌ

٥- **يُعْجِبُنِي عيدٌ يَفْرَحُ فيهِ الْفُقَراءُ.** (اَلْجَمعَ الْمُكَسَّرَ، وَ نونَ الْوِقايَةِ)

(نون وقايه: نِـ؛ مفعول: ـي؛ موصوف: عيدٌ؛ الجملة بعد النكرة: يَفْرَحُ)

از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.

اَلْجَمعَ الْمُكَسَّرَ: الْفُقَراء / نونَ الْوِقايَةِ: يُعْجِبُ"ـنـــ"ي [يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقايه) + ي(ضمير در نقش مفعول)]

** يُعْجِبُني: خوشم می‌آید، يُعْجِبُـك : خوشت می‌آید(از حوار «في الملعب» این فعل حذف شده است؛ پس لازم است معنای این لغت جدید را بدانید.)

[٧١] **بَرنامَج** : برنامه ،جمع: برامِج

DaneshSad دانش صد

اَلتَّمرينُ السّادِسُ: عَيِّنِ الْبَيتَ الْفارِسِيَّ الَّذي يَرتَبِطُ بِالْآيَةِ أَوِ الْحَديثِ فِي الْمَعنىٰ.

۱- ﴿وَ لا تَنابَزوا بِالْأَلْقابِ﴾ اَلْحُجُرات:۱۱

۲- عَوِّدْ لِسانَكَ لينَ الْكَلامِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ

۳- فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّمْ تَسْلَمْ مِنَ الزَّلَلِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ

۴- أَكْبَرُ الْعَيبِ أَنْ تَعيبَ ما فيكَ مِثْلُهُ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ

۵- تَكَلَّموا تُعْرَفوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخبوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ

الف) تا مرد سخن نگفته باشد — عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)

ب) سخن کان از سرِ اندیشه ناید — نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی — توانی که پیلی به مویی کشَی (سعدی شیرازی)

د) خلائق را به القابی که زشت است — نخواند هرکه او نیکوسرشت است (مهدی الهی قمُشه ای)

ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است — زان است که عیب خویش نشناخته است (مثال و حِکَم دهخدا)

جواب:

۱- ﴿وَ لا تَنابَزوا بِالْأَلْقابِ﴾ اَلْحُجُرات:۱۱

د) خلائق را به القابی که زشت است — نخواند هرکه او نیکوسرشت است(مهدی الهی قمشه‌ای)

۲- عَوِّدْ لِسانَكَ لينَ الْكَلامِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ

ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی — توانی که پیلی به مویی کشَی(سعدی شیرازی)

۳- فَكِّرْ ثُمَّ تَكَلَّمْ تَسْلَمْ مِنَ الزَّلَلِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ

ب) سخن کان از سرِ اندیشه ناید — نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

مبتدا- اسم تفضیل — خبر — خبر مقدم — جمله صله — مبتدای مؤخر + مضاف الیه

۴- أَكْبَرُ الْعَيبِ أَنْ تَعيبَ ما فيكَ مِثْلُهُ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ

ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است — زان است که عیب خویش نشناخته است(امثال و حِکَم دهخدا)

فعل طلب(فعل امر) — جواب طلب (برای همین اعراب فعل مضارع تغییر کرده است)

۵- تَكَلَّموا تُعْرَفوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخبوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ. اَلْإمامُ عَلِيٌّ

الف) تا مرد سخن نگفته باشد — عیب و هنرش نهفته باشد(مولوی)

اَلتَّمرينُ السّابِعُ: أُكْتُبْ مُفرَدَ الْكَلِماتِ التّالِيَة.

ریاح	زُیوت	أَساوِر	ساحات	أَولیاء	مَواضِع
ریح: باد	زَیْت: روغن	سِوار: دستبند	ساحَـة: میدان	وَلِيّ: دوست	مَوضِع: جا

نُصوص	تُهَم	آداب	مُخاطَبِينَ	عُقول	أَقوال
نَصّ: متن	تُهمَـة: اتهام	أَدَب: ادب	مُخاطَب: هم‌سخن	عَقل: خرد	قَول: سخن

اَلتَّمرينُ الثّامِنُ :ضَعِ الْمُرادِفاتِ وَ الْمُضادّاتِ فِي الْفَراغِ الْمُناسِبِ. (= ≠)

لَيِّن / شاطِئ / جَزيل / إثْم / صِغَر / تَبجيل / ضياء / مَخبوء / كَلَّمَ / تُرفَعُ / سَديد / مَوَدَّة

كَثير = جَزيل	**خَشِن** ≠ لَيِّن	**ذَنْب** = إثْم	**ساحِل** = شاطِئ
بسيار	زبر ≠ نرم	گناه	ساحل
تَكريم = تَبجيل	**كِبَر** ≠ صِغَر	**مَستور** = مَخبوء	**سَكَتَ** ≠ كَلَّمَ
بزرگداشت	کهنسالی ≠ کودکی	پوشیده = پنهان	ساکت شد ≠ سخن گفت
حُبّ = مَوَدَّة	**نور** = ضياء	**صَحيح** = سَديد	**تُنْزَلُ** ≠ تُرفَعُ
دوستی	روشنایی	درست و راست = درست و استوار	پایین آورده می‌شود ≠ بالا آورده می‌شود

نکات جمله وصفیه

الجملة بعد النكرة = الجملة الّتي تصِفُ اسم النكرة (جمله وصفیه)

- در جمله وصفیه، صفت یک فعل است که اسم نکره قبل خود را توصیف می‌کند (یا توضیح می‌دهد)
- در ترجمه جمله وصفیه از حرف «که» استفاده می کنیم. حرف «که» رابط بین جمله پایه و جمله وصفیه است.
- ممکن است بین موصوف و جمله وصفیه فاصله بیفتد.

وَ لِلْفيروزآباديِّ مُعْجَمٌ (موصوف) مَشْهورٌ بِاسْمِ الْقاموسِ يَضُمُّ (جمله وصفیه) مُفْرَداتٍ كَثيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت‌نامهٔ مشهوری به نامِ "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی‌گیرد. (شامل می‌شود)

- جمله وصفیه می‌تواند یک جمله اسمیه باشد.

شاهدتُ رجلاً **قلبُهُ طاهِرٌ**. مردی را که دلش پاک بود، دیدم.

- اصولا هر چیزی که ارتباط بین اسم نکره و جمله وصفیه را قطع کند نباید داشته باشیم.(قطع کننده ممنوع)

اگر جمله با یکی از حروف ربط [مانند: فَ، وَ، ثُـمَّ، حتّـی، أنَّ، إنَّ، أن، لکنّ، حتّی] یا کلمات [حینما، عندما، متی] شروع شود، نمی‌تواند جمله وصفیه باشد.

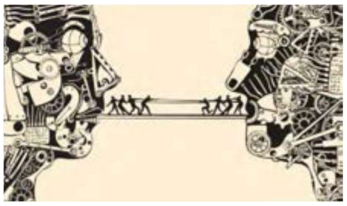
- هر جمله‌ای که بلافاصله بعد از اسم نکره آمد، جمله وصفیه نیست:

مثال: مـن يَـرحَـمْ مـومـناً **يـرحـمْـهُ** الـلّـهُ : هر کس به مومنی رحم کند، خدا به او رحم می‌کند.

يـرحـم جمله وصفیه نیست؛ بلکه جواب شرط است.

- جمله وصفیه هم صفت محسوب می‌شود بنابراین اگر در سوالی خواسته شد تعداد صفت‌ها را پیدا کنیم، باید جمله‌های وصفیه را نیز بشماریم.

اَلبَحثُ العِلمِيُّ



اِبحَثْ عَنْ خَمسِ آياتٍ أَو أحاديثَ حَولَ قَواعِدِ الدَّرسِ.

الجملة بعد النكرة

﴿ ... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ... ﴾ اَلْأَنعام: ١٢٢

نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود. (مکارم شیرازی)

الجملة بعد النكرة

﴿ ... إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ ... ﴾ اَلْأَحقاف: ٣٠

به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است.

الجملة بعد النكرة

﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ... ﴾ اَلْأَنبياء: ٧٣

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند... (فولادوند)

١- ﴿ ..... ﴾

٢- ﴿ ..... ﴾

٣- ﴿ ..... ﴾

٤- .....

٥- .....

(لِلتَّمرينِ فِي المَنزِلِ) أُكتُبِ اسْمَ كُلِّ صورَةٍ. [تمرین به عهده دانش‌آموز است]






١- اَلثَّعلَب ٢- اَلْفَرَس ٣- اَلذِّئب ٤- اَلْكَلب






١- اَلْمِفتاح ٢- اَلسَّبّورة ٣- اَلْمِشكاة ٤- اَلْميزان



١- اَلرُّمّان ٢- اَلْعِنَب ٣- اَلتُّفّاح ٤- اَلتَّمر



١- اَلزُّجاجَة ٢- اَلْمِصباح ٣- اَلْكُرَة ٤- اَلسِّوار

اَلدَّرسُ الْخامِسُ



فعل مضارع منفی اسم فاعل اسم مبالغه

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفّارٌ[٧٢] ﴾ اَلزُّمَر: ٣

بی‌گمان خدا کسی را که که دروغگو و بسیار کافر است راهنمایی نمی‌کند.

اَلْكِذْبُ

دروغ، دروغگویی

اَلْكِذْبُ مِفتاحٌ لِكُلِّ شَرٍّ. رَسولُ اللّٰهِ ﷺ

دروغ کلید هر بدی‌ای (پلیدی) است.

فعل نهی مخاطب الجملة بعد النكرة

جاءَ رَجُلٌ إلىٰ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَقالَ: عَلِّمْني خُلُقاً يَجْمَعُ لي خَيْرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ فَقالَ ﷺ: لا تَكْذِبْ.[٧٣]

مردی نزد رسـول خدا (ص) آمد و گفت: به من خویی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند، پس[حضرت] فرمود: دروغ نگو.

فعل ماضی که به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود. خبر- موصول مبتدا- اسم تفضیل

وَ قالَ الْإمامُ عَلِيٌّ ﷺ: خَيْرُ إخْوانِكَ مَنْ دَعاكَ إلىٰ صِدْقِ الْمَقالِ بِصِدْقِ مَقالِهِ، لَدَبَـكَ إلىٰ أَفْضَلِ الْأَعمالِ بِحُسْنِ أَعمالِهِ.[٧٤]

و امام علی(ع) فرموده است: بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی‌اش تو را به راستگویی دعوت کند و با نیکوکاری‌هایش (خوش رفتاری‌هایش، کارهای خوبش)، تو را به بهترین کارها فرا بخوانَد.

---

[٧٢] **كَفّار**: اسم، مفرد، مذکر، اسم مبالغه(وزن فَعّال)/ **كُفّار**: اسم جمع تکسیر،مذکر، مفرده کافِر بر وزن فاعِل، اسم فاعل

[٧٣] بحارالأنوار،ط-بیروت ج ٦٩ ، ص ٢٦٢، ح ٤٣

[٧٤] غرر الحکم، ج ٣، ص ٤٣٤، ح ٥٠٢٢)